هوالعلیم

هدف از تنظیم و کیفیت تغذیه در سیروسلوک

شرح حدیث عنوان بصری ـ سلوک عقلانی، مراقبه ـ

جلسه ۲۱۴

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمَن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين، و اللعنةُ على أعدائهم

أجمعين

در جلسات گذشته اگر نظر شريف رفقا باشد، صحبت در كيفيت تغذيه بود؛ البته گاهى مسائلى پيش مى‌آمد استطرداً، و اين قضيه قطع مى‌شد و دوباره مطلب پيگيرى مى‌شد.

آنچه كه ما از مطالب بزرگان و كيفيت ارتباط با آنها دستگيرمان شده است اين بوده كه: انسان بايد به نحوى برنامه تغذيه خود را تنظيم كند كه از اين مَركَب، كه منظور بدن است؛ بتواند به نحو احسن استفاده كند. و اگر به نحوى باشد كه آن بر انسان غالب بيايد و حال انسان را در اختيار خود بگيرد، در اين صورت انسان نمى‌تواند رشد كند و حركت كند

و همینطور درجا می‌زند.

از جمله مطالبی که باید نسبت به این قضیه توجه کرد این است که: انسان نباید به فکر چگونگی غذای خود باشد و ذهن او را این مسئله بگیرد: که حتما امشب چی بخورد؟ فردا چی بخورد؟ پس فردا چی بخورد؟ که اگر اختلافی پیش آمد متاثر و متغیر بشود! این قضیه مانند سایر مسائل دیگر باعث خَمودی و رُکود و سکون انسان می‌شود. مثل اینکه فرض بکنید که: یک شخص تمام اوقات در فکرش این باشد که به چه نحوه به لذات دیگر برسد، در حرکتش، در سکناتش، در رفت و آمدش، در ماشین که می‌نشیند چشمش همه به این طرف و آن طرف باشد، به محل کارش که می‌رود فقط به دنبال پیگیری این قضیه باشد؛ این شخص هیچ حرکتی نمی‌تواند بکند. توجه کردید؟!

ما نمی‌گوییم که حالا فرض بکنید که پرداختن به این مسائل حرام است، نه؛ حرام نیست، ولی ضرورتی هم ندارد! بالاخره این دنیا برای استفاده است و برای عبور است و برای حرکت است، نه

برای توقف و سکون. و باید به نحوی عمل کرد که ذهن و نفس در آن توجّهی که به سوی پروردگار دارد، جهت گیری او منعطف به این گونه امور نشود، که خواهی نخواهی خواهد شد!

اگر انسان بخواهد به صرف اینکه یک مسئله از نظر شرعی ایرادی ندارد، بخواهد به دنبال آن زندگی خود را بگذراند ضرر کرده است، نفعی نبرده البته راجع به این مسئله بعداً توضیحاتی عرض خواهیم کرد .

مسئله تغذیه هم همین است، یعنی انسان همه اش در این فکر باشد که چه نوع غذایی بخورد، کیفیتش چگونه باشد، از نقطه نظر التذاذ نفسانی در چه مرتبه‌ای باشد، حالا اگر یک خرده کم و زیاد شد، اگر یک مقداری تغییری پیدا شد برآشوبد و برآشفته بشود؛ این باعث می شود کم کم ذهن و نفس در این مرحله که مرحله بهیمیت است .. [متمکّن شود]، حیوان هم همینطور تغذیه می‌کند. او هم به دنبال این است که از چه علفی بخورد که بهتر باشد، یا اگر حیوان وحشی است، چه شکاری را بگیرد که برای او لذیذتر باشد، و دیگر به دنبال این نیست که آیا این

خصوصیتی دارد یا ندارد. البته ما گاهی نیز مشاهده می‌کنیم حیوان نسبت به ما و نسبت به موقعیت ما خیلی برتری هم دارد! فرق می‌کند! مسائلی انسان می‌بیند، چیزهایی مشاهده می‌کند که واقعا آدمی شرم می‌کند که اسم خود را انسان بگذارد!

اما حیوان همین طور است، خدا حیوان را این طور خلق کرده، و آن چیزی که قرار باشد انسان را در آن‌مرتبه بهیمیت و حیوانیت متوقف کند انسان به آن بپردازد، دیگر آن نفس آن حرکت خودش و صعود خودش و سیر خودش را از دست خواهد داد. یعنی در همین مرتبه می ایستد، دیگر حرکتی نمی‌کند. بالاخره گیرها متفاوت است، هر شخصی یک نوع گیر و مشکلی دارد، این هم یک جور است؛ توجه کردید؟

آنچه را که ما در زندگی بزرگان مشاهده می‌کردیم و همین طور در روایات به دست می‌آید که حالا نسبت به روایات بعد یک توضیحاتی اگر خدا بخواهد در جلسات آینده می‌دهیم این است که: فقط به این مسئله می‌پرداختند، یعنی در فکر این

نبودند که چه بوده، چی هست و چی نیست، غذائی را میل کنند که برای آنها مناسب است، برای حال آنها مناسب است، برای حرکت آنها مناسب است، غذاهائی که معمولًا موجب غلظت خون و موجب ثقل بر جسم و بر هضم است اینها را نمی‌خوردند. چون دقیقا این مسئله بر حال آنها و توجه آنها تاثیر داشت. و در هر حال ملاحظه خصوصیات خودشان را می‌کردند و این را انسان می‌تواند به دست بیاورد، می‌تواند انسان بفهمد. به طور کلی در تحت یک قاعده عمومی بیشتر دستور می‌دادند که: مثلًا گوشت هفته‌ای دو مرتبه یا حداکثر سه مرتبه خورده بشود. خُب شاید ما به این مسئله خیلی توجه نکنیم، ببینیم حالا خُب این را بخوریم و آن را بخوریم. ولی اگر انسان یک دقت بیشتری نسبت به این مطلب بکند، متوجه خواهد شد که حال و هوای او تغییر خواهد کرد.

در اوقات خاص غذای آنها هم فرق می‌کرد، مثلا در یک وقت بزرگان توصیه می‌کردند بر اینکه: به طور کلی از مصرف گوشت خودداری بشود! خُب الان در یک همچنین موقعیتی چون نفس انسان و

حال انسان اقتضای خاص دارد و در یک مورد خاص هست، باید این مطلب در آنجا تحقق پیدا بکند. البته بنده کم دیدم که مرحوم آقا رضوان اللَه علیه نسبت به افراد دستور ترک حیوانی به این کیفیت می دادند. موارد ترک حیوانی خُب متفاوت است، هم در مورد تغذیه است در خود مورد تغذیه هم مراتب مختلفی دارد و هم در غیر تغذیه که نحوه پوشش باشد. و این بر همان اساس فلسفه‌ای است که قبلا خدمت رفقا عرض شد: هر چیزی در این دنیا یک حقیقت مثالی دارد و ملکوتی دارد، که آن حقیقت ملکوتی همراه با این حقیقت مُلکی و ناسوتی، بر ملکوت و بر مثال انسان تاثیرگذار خواهد بود. و اگر انسان اقدام به یک تغذیه خاصّی بکند، قطعاً آن حقیقت مثالی و ملکوتی برای او تاثیر خواهد گذاشت.

چطور اینکه اگر انسان بخواهد مال مشتبه، مال حرام، مال ربوی، مال مخلوط به حرام بخورد، همه اینها یک اثر ملکوتی دارد. ما همه را یک جور می‌بینیم! و به یک کیفیت می‌بینیم! امّا اینکه مشاهده می‌کنیم که الان حال برای عبادت را نداریم، حالِ

توجّه نداریم، شاید ناشی از این قضیه بوده و خود متوجه نبودیم! در تهیه آن غذا کدورتی پیدا شده، انسان می‌بیند که این غذا تاثیر داشته. اینها به خاطر همان جنبه مثالی و ملکوتی اوست. توجه کردید؟!

بزرگان و اولیاء در سیر خود أطوار مختلفی را دارند؛ ممکن است انسان در یک سیر مشاهده کند که یک شخصی، فرض کنید که یک ولی خدا، مدتی از خوردن یک نوع از غذا خودداری می‌کند! خُب می‌آید می‌گوید که: «من دیدم چند روز، ده روز، بیست روز، یک ماه، دو ماه، چند ماه، من آنجا بودم و دیدم که ایشان یک همچنین غذایی را نخوردند، پس خوردن یک همچنین غذایی صحیح نیست!» خُب این نمی‌تواند ملاک باشد.

بنده می‌شنوم که بعضی‌ها وقتی که یک همچنین مطالبی را نقل می‌کنند دچار این اشتباه شدند و گفتند که: دیدیم ما در فلان جا مثلا یکی از بزرگان دو سه نوع غذا بود از آن غذاهای دیگر نخورد و از این غذا خورد، پس حتماً یک ایراد و اشکالی در آن هست! یا اینکه در یک برهه از زمان .... این [فکر] غلط است، این صحیح نیست. ممکن است حال او

اقتضای یک همچنین مسئله‌ای را کرده، و این ارتباطی به دیگری ندارد، خُب دیگری می‌تواند این را انجام بدهد.

در اینجا الان این قضیه به نظرم آمد که راجع به یک مطلبی که مطرح شده یک تذکری بدهم، مسئله‌ای مطرح شده بر اینکه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در مسائلی که در همان سنه ٤٢ و امثال ذلک، راجع به آن کارها و مسائل سیاسی که آن موقع انجام می‌دادند همراه با مرحوم آیت اللَه خمینی؛ آنجا تصمیم به از بین بردن و ترور شاه گرفته شده بود! بنده در اینجا عرض می‌کنم: این تصمیم از طرف مرحوم آقا نبوده، از طرف دیگران بوده، که از جمله آنها: مرحوم آیت اللَه میلانی بودند. ولی خود مرحوم آقا شخصاً معتقد به این قضیه نبودند! و این قضیه در همان موقع فاش می‌شود و دستگاه آن افرادی که متصدّی این مسئله بودند را می‌گیرد و به طور کلّی مطلب منتفی می‌شود.

صحبت بنده این است که: خود مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بارها و بارها در جلسات خودشان ترور را

حرام می‌شمردند، و می‌فرمودند که: الإسلامُ قَيَّدَ الفَتك، فتك یعنی ترور. و معتقد به این مطلب نبودند. و اگر قرار بود که ترور ایرادی نداشته باشد حضرت مسلم بن عقیل نسبت به از بین بردن و قتل ابن زیاد اقدام می‌کرد، در حالی که ایشان مشخص بود وضعیتش، حالش، کاملًا مُبَرهَن بود و أظهرُ مِنَ الشمس بود که مطلب به چه صورتی است و هیچ شك و شبهه‌ای در این نبود که اگر ابن زیاد لَعَنَهُ اللَه از بین می‌رفت، خُب جریان عاشورا منتفی می‌شد و مسأله صورت دیگری پیدا می‌کرد. ولی حضرت مسلم بن عقیل از آنجایی که متصّل به نور ولایت بود و نماینده امام معصوم علیه السلام بود و قلبش متصّل به قلب امام بود، اعمال او، و رفتار او، و افکار او در تحت تسلّط و سیطره ولائی امام معصوم علیه السلام قرار داشت؛ لذا او نمی‌توانست دست به کاری بزند که این کار برخلاف دستور و مسیر شخصی است که او از او نمایندگی می‌کند و مندوب اوست.

امام علیه السلام وقتی که نامه می‌دهند برای اهل

کوفه می‌فرمایند: برادر خودم را به سوی شما فرستادم، سخن او سخن من است و از او اطاعت کنید. و اگر جناب مسلم بن عقیل به این ترور و إغتیال و فَتک دست می‌زد، مکتب امام حسین علیه السلام زیر سوال می‌رفت! تمام می‌شد. دیگر هیچ کس دیگر نمی‌توانست بگوید سید الشهداء أُسوه است، چرا؟ چون برخلاف دستور در اینجا عمل شده، گرچه کربلا هم اتفاق بیفتد و واقعه عاشورا هم اتفاق بیفتد و امام حسین علیه السلام هم شهید بشوند! شهید می‌شوند؟ شهید بشوند! خلاف دستور نباید عمل کرد، این مسئله، مسئله خیلی مهم و اساسی است.

امّا نکته‌ای که در اینجا من می‌خواهم تذکر بدهم این است که: ما سخنان و أفعال و تصرّفات یك ولی خدا را در چه زمانی می‌توانیم معیار قرار بدهیم و در چه زمان به آن می‌توانیم ترتیب اثر بدهیم؟! الان اگر ملاحظه کنید می‌بینیم که مرحوم آقا با بزرگان در آن سالی که این انقلاب را انجام دادند، سنّشان شاید حدود سی و چند سال بوده. خُب بر فرض که ایشان هم در

این تصمیم اگر هم مستقیم رضایت نداشتند مخالفت هم نمی کردند ما فرض را بر این می‌گذاریم یا اینکه اصلًا فرض را بر این می‌گذاریم که اصلًا ایشان موافق هم بودند، خُب آیا اگر ایشان در سن ۷۱ سالگی یا ۷۰ سالگی این قضیه اتفاق می‌افتاد باز یك همچنین تصمیمی می‌گرفتند؟! ببینید چه اشتباه بزرگی در اینجا به وقوع پیوسته! چطور کسی که بارها در جلسات خودش ترور را محکوم می‌کند و مخالف با دستور اسلام قلمداد می‌کند، و می‌گوید: الإسلامُ قَيَّدَ الفَتك، چگونه ممکن است با یك همچنین مسأله‌ای موافقت داشته باشد؟ مرحوم آقا در سن ۳۵ سالگی که ولی خدا نبودند! مرحوم آقا در سن ۲۰ سالگی که ولی خدا نبودند، مرحوم آقا در سن ۱۰ سالگی که ولی خدا نبودند! چه موقع ولی خدا شدند؟ چه موقع نسبت به مراتب أسماء و صفات إشراف کلی و ربطی پیدا کردند؟ آن زمانی که ما از مرحوم حداد که استاد ایشان بود نسبت به ایشان مطالبی می‌شنیدیم و در آن موقع سن ایشان متجاوز از پنجاه بود، توجه می‌کنید؟! و برای ما

که همراه با ایشان بودیم و مصاحِب با ایشان بودیم، کاملًا مشخص بود که سخنان چگونه پخته‌تر، با تجربه‌تر و عمیق‌تر و سنجیده‌تر و دلنشین‌تر و مناسب‌تر در جای خودش قرار می‌گیرد!

آن وقت ما بیاییم به عنوان یک ایده، به عنوان یک مبنا، به عنوان یک نمود، نمودار، از یک ولی خدا تعبیر بیاوریم بر اینکه: ایشان در آن ترور شاه نظر موافق داشته و دخیل بوده است؛ این درست است؟! این درست نیست! چرا؟ عرض کردم: چون بر فرض صحت، ما باید از مبانی یک ولی خدا در ظرف تحقق ولایت باید سخن بگوییم، وگرنه، خُب بله ایشان در ده سالگی هم خیلی کارها می‌کردند، حالا در ده سالگی ولی خدا فرض کنید که کارهایش همه درست است؟! ده سالگی، ده سالگی است!

یک روز در تهران نشسته بودم، طفل بودم، حدود ۱۰ و ۱۱ سالم بود، دیدم که مرحوم حداد رضوان اللَه علیه در آن سفری که به ایران آمدند در آن اتاق نشسته اند و با والده ما دارند صحبت می‌کنند والده ما نشسته بود در آنجا و ایشان هم در اینجا دارند

صحبت می‌کنند ما هم خُب دیگر کنجکاو و فضول و هرچه اسمش را بگذارید، ما هم رفتیم یک گوشه نشستیم ببینیم حالا ایشان چه می‌گویند. والده ما شکایت می‌کرد از شیطانی‌هایی که ما می‌کردیم و خلاصه او هم ناراحت می‌شود و عصبانی می‌شود و گاهی از اوقات ما را تنبیه می‌کند و بعد خودش هم متاثر می‌شود و خلاصه به مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه داشت شکایت می‌کرد، گلایه می‌کرد و خلاصه از ایشان استمداد می‌کرد.

ایشان یک خنده‌ای کردند و فرمودند: نه، نه! شما نباید عصبانی و ناراحت بشوید، اینها که گناه نکردند و بچه‌ها معصوم هستند و اینها کاری نمی‌کنند، کار خودشان را دارند انجام می‌دهند و شما صبرتان بیشتر باشد و چه باشد ... و بعد یک قضیه‌ای ایشان از خودشان تعریف کردند خیلی قضیه جالبی بود می‌فرمودند که: من در آن زمانی که در خدمت مرحوم استادم مرحوم قاضی بودم این را داشتند برای والده ما، خدا رحمت کند همه را و گذشتگان و گذشتگان از همه جمع و شیعیان امیر المومنین علیه السلام را، بله ما هم کم کم به اللاحقون، ما هم

می‌رویم و دیگر خیلی فرصتی نمانده! بله خوش به حالشان که آنها رفتند و بردند، و از این دنیا آن نفع و آن بهره‌ای که باید بگیرند گرفتند، خوش به حالشان مرحوم قاضی از نجف می‌آمدند منزل ما و در آنجا یک ساعتی می‌ماندند و بعد می‌رفتند و زیارت می‌کردند و یا شب را می‌ماندند یا همان موقع برمی‌گشتند دوباره برای نجف، می‌گفتند در یکی از این سفرهایی که ایشان از نجف آمده بودند به کربلا منزل ما در کربلا بود یک مقداری نشستند بعد حرکت کردند که بروند به سمت زیارت سید الشهداء علیه السلام؛ من هم همراه ایشان بیرون آمدم که هر دو با هم حرکت کنیم و برویم. این دختر کوچک ما هم، کوچک بود یک دختر چند ساله‌ای بود، چهار پنج ساله، این خُب به ما علاقه داشت، شروع کرد دنبال ما راه افتادن، من هم دیدم این راه افتاده و فلان، یک دفعه متغیر شدم از مادرش که چرا این را نمی‌گیرد و فلان، و فحشش را به این دادم، دختر فلانی و حالا من اسم نمی‌برم؛ ایشان فرمودند: به اصطلاح این فلان شده را بگذارید من در خانه

بگذارم و بعد خدمتتان بیایم، می‌گفتند تا یک همچنین حرفی زدم یک مرتبه من دیدم مرحوم قاضی ایستادند گفتند: سید هاشم چی گفتی؟! به سید اولاد پیغمبر جسارت کردی، توهین کردی! به چه حقی یک همچنین حرفی [را زدی] خلاصه شروع کردند ما را به باد ... خلاصه فقط چیزی نمانده بود حالا من می‌گویم که یک کتکی هم بخوریم ایشان نگفتند من می‌گویم می‌گفتند اینقدر ایشان عصبانی شدند، رگهای گردنشان متورّم شد که من گفتم: حالا چه کردیم بابا، حالا مثلا یک چیز ... گفتند که: خب ببخشید ما معذرت می‌خواهیم فلان و این حرفها. حالا اتفاقی نیفتاده؟! گفتند: اتفاقی نیفتاده؟! پس می‌خواهی چه بشود؟! تو به دختر پیغمبر جسارت کردی! تو به سید جسارت کردی و چه کردی و ...! شروع کردند به گفتن حالا خُب البته سید و غیر سید که ندارد منتهی در آنجا سید بوده، بچه بچه است دیگر، خُب معصوم است دیگر، بچه که تفاوتی نمی‌کند که عام باشد یا سید. منتهی حالا سید باشد به خاطر انتسابش به رسول خدا صلی اللَه علیه و آله این فرق می‌کند ایشان گفتند من گفتم: آقا

من توبه می‌کنم و استغفار می‌کنم و توبه می‌کنم که دیگر مرتکب یک همچنین مسئله‌ای نشوم. خُب شما ملاحظه کنید یک همچنین عملی از یک ولی خدا سر می‌زند؟ اگر درست است پس چرا استادش دارد این طور توبیخ می‌کند؟ این طور دارد تنبیه می‌کند؟ اگر غلط است مگر ولی خدا کار غلط انجام می‌دهد؟! این چیست؟ خُب مشخص است، در آن موقع یک همچنین حال کمالی نبوده، خلاصه او هم اشتباه می‌کند دیگر و ناراحت می‌شود و یک دفعه حالا یک خلافی میکند و بعد هم توبه می‌کند، خدا استغفار و توبه را برای چه موقع گذاشته؟ برای همین موقع‌ها گذاشته دیگر! ما که معصوم نیستیم.

اما حالا اگر در ذهن شما همین الان بررسی بکنید، فوراً [می گویید] آقای حداد؟! نه آقا مگر می‌شود؟! می‌گویم: بنده شخصاً از خود ایشان شنیدم، این جانب از خود ایشان [شنیدم که] داشتند والده ما را نصیحت می‌کردند، بنده هم نشسته بودم و از خودشان شنیدم.

آقای حداد استاد است، ولی خدا است، استادِ

مرحوم والد است، مرحوم والد فرمودند: ما ۲۸ سال در خدمت مرحوم حداد بودیم، و تا آخرین روز حیات مرحوم حداد ایشان خودشان را در قبال استاد خودشان صفر می‌دیدند، صفر!

این را هم خدمت رفقا بگویم، یکی از دوستان تعریف می‌کرد، اتفاقا همین اخیراً، می‌گفت: از یک شهرستانی آمده بودم مشهد تشرف پیدا کرده بودم، اولین بار بود که خدمت مرحوم آقا می‌رسیدم و می‌خواستم خدمت ایشان برسم و خلاصه برنامه‌هایمان را دیگر شروع کنیم. ایشان می‌گفتند که: من وقتی که آمدم خدمت ایشان گفتم که آقا من می‌خواهم با شما بیعت کنم بر اینکه هر چی شما گفتید بپذیرم و انجام بدهم و هر چه نهی کردید من انجام ندهم، من به این شرط آمدم در این جا و در حضور شما، مطیع محض باشم.

بعد گفتند که مرحوم آقا رضوان اللَه علیه گفتند که: من واسطه هستم، و وسیله هستم، استاد من حضرت آقای حداد، ایشان اصل است و من فقط یک واسطه هستم و صفرم، شما اگر بیعت با من می‌کنید بیعت با ایشان می‌کنید نه با من، من در اینجا واسطه

هستم! توجه کردید؟!

افرادی که صدای من را می‌شنوند گوششان را باز کنند، تا یک مقداری نسبت به مطالب بیشتر بیندیشند و هر حرفی را به هر کیفیتی نزنند، سخنی که از دهان انسان و از قلم انسان بیرون می‌آید، مسئولیتش بر عهده انسان است و عواقبش دامن انسان را می‌گیرد. توجه کردید؟!

خُب حالا ما می‌گوییم آقای حداد چرا یک همچنین حرفی زده؟ چه اشکالی دارد؟ آقای حداد در آن حالتی که تجرّد دارد، در آن حالتی که خلع دارد، در آن حالتی که ایشان در روح مجرد نوشتند، در زمان مرحوم قاضی اینها را دارد، چه اشکالی دارد اشتباه هم بکند، ایراد ندارد، ما که معصوم نیستیم! بله وقتی که به آن مقام جمع رسید و از نفس به طور کلی تعریه و تخلیه شد و حقیقت او متحقق به حقیقت نوریه مبدأیه و ربوبی شد، دیگر در آنجا یک همچنین مسائلی راه ندارد، قضیه در آنجا متفاوت است و فرق می‌کند. توجه می‌کنید؟!

نسبت به مرحوم آقا هم مسأله همین طور است،

وقتی که ما می‌خواهیم از یک ولی خدا تعریف کنیم، مبانی ولی خدا را وقتی که می‌خواهیم برای مردم توضیح بدهیم، ولی خدای در چه سنی را؟ ولی خدایی که متحقق به این مسئله شده یا نه، به صرف اینکه در شناسنامه‌اش نوشته شده که سید محمد حسین، پس بنابراین تمام است، هر چه گفت [درست است؟] این نیست، این غلط است، این صحیح نیست. اگر این طور باشد به طور کلی اصل مکتب می‌رود زیر سوال، خُب این چه مکتبی است؟ قائل به ترور است؟ خُب ترور ترور است، در حالی که خود شخص تا آخر عمر معتقد به حرمت ترور بود و در مجالس مختلف این مسئله را بیان می‌کرد و واقعیت مسئله هم همین است، واقعیت قضیه هم همین است، در مبانی تشریع و اسلام این مسئله نیست. توجه کردید؟!

خُب حالا این یک مطلبی بود که عرض کردم و همینطور راجع به سایر مطالب که گاهی اوقات یک بی‌توجهی‌هایی در سخنان موجب می‌شود که برخلاف مبانی اولیاء الهی مطرح بشود و باید توجه بیشتری کرد. نسبت به این قضیه هم همینطور است،

نسبت به تغذیه ما نمی‌توانیم بگوییم که چون در یک برهه از زمان مثلا فلان شخص این غذا را می‌خورد یا آن، به آن کیفیت عمل کنیم، یا به این، این حالات انسان مختلف است و براساس اختلاف حال انسان باید آن وضعیت خود را تنظیم کند، موقعیت خود را باید آن تنظیم کند.

یک ملاک نمی‌شود برای همه اوقات انسان آماده کند، یک ملاک قرار بدهد. و باید ببیند که چه چیزی در چه موقعیتی برای او مفید است، این البته می‌شود خُب در یک ملاک کلی قرار بگیرد: چه چیزی برای او مفید است!

یکی از مطالبی که باز به اشتباه من می‌دیدم در زمان مرحوم آقا بعضی‌ها به او پرداختند این بوده است که آنها بر خلاف ظاهر و بر خلاف مسیر ظاهر می‌آمدند و برای خودشان یک نحوه غذایی درست می‌کردند، نان را نمی‌رفتند از بازار بخرند، گوشت را نمی‌خریدند، حتماً خودشان باید تهیه کنند، نمی‌دانم از این دستگاهها می‌آورند نان را خمیر می‌کردند و چه می‌کردند و فلان و از این بازیها! اینها آقا همه

چیست؟ اینها همه افراط است، یک همچنین مسئله‌ای ما نداریم، ما آنچه را که مشاهده می‌کردیم همین است. پس این شرع برای چی گذاشته شده؟ این مبنای شرع برای چیست؟ قواعدی که شرع آورده، مبانی که آورده، قوانینی که آورده، اینها برای همین مسئله است که انسان در اینجا توقف نکند، همان طوری که استعمال و استفاده اموال حرام موجب رکود و سکون انسان و عدم تحرک انسان خواهد شد، همین طور پرداختن به این امورِ خارج از عرف و مبانی عرفی هم کم کم موجب می‌شود که نفس در همین مرتبه گیر کند و تمام ذهنش به همین خوراکی باشد که دارد تهیه می‌کند، تمام فکرش برگردد به همین قضیه.

لذا می‌بینیم این گونه افراد وقتی که می‌نشینیم با آنها صحبت می‌کنیم همه دم از خوراکی می‌زنند: این خوب است، آن بد است، این اینجوری می‌کند، آنجوری می‌کند، سرطان می‌آورد و این رفع آن را می‌کند و ... این که همه اش شد شکم! چون آمده و در اینجا گیر کرده. وقتی که شارع گفته که: در آنچه را که در بازار هست شما باید قاعده أصالةُ الطهارة

جاری کنید و از قاعده أصالةُ الحِلّ؛ همه چیز طاهر است، حکم به طهارت باید بکنید، بعد حکم به حلّیت کنید، مگر اینکه یقین پیدا کنید. حالا انسان بلند شود برود در بازار از آن [دکان قصابی و بگوید:] آقا این گوشتی که الان تو آویزان کردی خودت یقین کردی که چهار رگش بریده شده؟! بسم اللَه گفته شده؟! رو به قبله بوده؟! مسلمان بوده؟! غصبی نبوده نمی‌دانم چی چی نبوده؟! زندگی دیگر برای آدم نمی‌ماند.

از قصابی درمی‌آید می‌رود سراغ مرغ فروشی: آقا این مرغی که شما اینجا گذاشتید آیا خبر دارید این را از کجا خریدید؟ یکی یکی، دونه دونه بسم اللَه گفته شده ...؟! این زندگی نشد! باید در همه چیز آدم بلند شود برود ... یک دفعه اینجوری به این وضع و به این کیفیت و به طور کلی آن بلائی که موجب هدم اساسِ حرکت نفس است که همان جهت وسواس است [پیدا شود].

ما یک وقت رفته بودیم منزل یک بنده خدایی در همین قم. رفته بودیم آنجا موقع غذا شد، شخص

اهل علمی بود، گفت: این مرغ‌ها را ما خودمان زنده خریدیم و آوردیم در اینجا و خلاصه ما گفتیم که بیایند و چیز بکنند و شما خلاصه با طیب خاطر این را بخورید که این ذبحش، ذبح شرعی است و هیچ ایرادی ندارد.

گفتم: مگر خُب بیرون چه ایرادی دارد که شما نمی‌گیرید؟ گفت: «نه خیر، ما از چیزهای بیرون نمی گیریم و معلوم نیست چه خواهد شد و ما نمی‌توانیم آنچه را که ...» اینها چیست؟! به ما می‌گویند: آنچه را که در سوق مسلمین است آن طاهر است، دیگر تمام شد. حالا آدم هِی بیاید بایستد و برود خودش تحقیق کند که آیا این ...، برود نگاه کند در کشتارگاه برود یکی یکی بایستد بالای سر این گوسفندها نمی‌دانم این چیزها!

مگر آدم بیکار است؟! که بیاید به این مسائل بخواهد برسد؛ توجه می‌کنید؟!

دین آمده ما را عبور بدهد، وا نایستاند در این مسائل، مسائل مهم‌تر داریم، رسیدن به مطالب مهمتر داریم، رسیدن به مسائل نفس داریم، رسیدن به آن بیچارگی ها و بدبختی ها و آن کریوه‌هایی که در

آنطرف در انتظار ما هستند، ما پرداختن به آنها را داریم، حالا بلند شویم وقتمان را صرف این بکنیم؟! از کجا حالا این گوشت درست است، از کجا این چیز نیست!

امام صادق علیه السلام برای تجدید وضو که می‌رفتند لباس خودشان را قبلًا آب می‌پاشیدند که وقتی که از چیز بیرون می‌آیند [مسأله ای برایشان پیش نیاید!]. دیگر بالأخره، حالا انسان شبهه دارد، آن هم فرض کنید که با آن وسائل آن روز، موقعیت‌های آن روز و چیز آن روز، الان شما اگر در دهات بروید می‌بینید دیگر حالا امروز دهاتش از شهر آن موقع بهتر است، با آن چیزهایی که در همان وضع و در همان موقعیت و در همان چیز آن زمان بوده، خُب انسان می‌گوید بالأخره ترشحی شده و خواهی نخواهی همچنین چیزی هست؛ سوال من این است آیا امام صادق علیه السلام علم غیب دارد یا ندارد؟ چرا از علم غیبش در اینجا استفاده نمی‌کند؟ چون حضرت می‌خواهد به ما بفهماند: اصلًا ما تکلیف نداریم بر اینکه نماز که می‌خوانیم بر

اساس علم غیب باشد، نمازی که می‌خوانیم براساس همین ظاهر است، لباس را که الان شما در اینجا می‌بینید، حالا بردارید این طرف کنید، نمی‌دانم عبا را که می خواهید نگاه بکنید این گوشه‌اش هیچ لکه‌ای ندارد؟ پشتش نمی‌دانم لکه‌ای ندارد؟ قشنگ نگاه کنید این بالا، پایین، این طرف کنی، آن طرف بکنی و بعد ببینی وقتی که هیچی نبود، تازه شک می‌کنی لعل اینکه قبلًا بچه‌ای آمده به این بول کرده، بلند شوم بروم سوال بکنم آیا این عبا در این اتاق بوده! بابا اصلا وقت نماز گذشت، نمازت قضا شد! ما نیامدیم در این مطالب بمانیم، اینها برای ادمهای بیکار است، آنهایی که هیچی نمی‌فهمند فقط همین! عین این وسواسی‌ها، چهار ساعت می‌روند دَم حوض، تازه آب شیر را هم قبول ندارند شبهه دارند، این متصل به کر نیست و حتما باید حوض باشد.

یک جا ما خانه یک بنده خدایی بودیم، اتفاقاً دوستان سابق ما هم بود، یک دفعه رفتم دیدم دارد حوض درست می‌کند، گفتم: چرا حوض درست می‌کنی؟ خندید هیچی نگفت. ولی بعد گفت که: من وضو که می‌خواهم بگیرم می‌خواهم کاملًا خاطرم

جمع باشد که از آب کر وضو گرفتم و بعد ... گفتم که: پس این بابای ما که بلند می‌شود می‌رود توی فرض بکنید که سرویس و فلان و این حرفها وضو می‌گیرد، مثل اینکه همه نمازهایش باطل است. یک دفعه من ندیدم، یا مثلا خیلی کم، اتفاقی اگر یک حوض ... بیاید و وضو بگیرد، آنهایی که ما دیدیم همه با آب لوله‌کشی و نمی‌دانم شیر و این چیزها؛ توجه می‌کنید؟!

آن وقت کار به جایی می‌رسد که می‌رود سر حوض چهار ساعت وضویش طول می‌کشد، چهار ساعت! کدام پیغمبری وضویش چهار ساعت تا حالا طول کشیده؟ کدام امامی؟ کدام آدمی که یک اندازه مغز در کله‌اش باشد این فرض کنید که اینقدر باید طول بکشد؟! با پدرمان در عرفات از خیمه خارج شدیم، فرمودند که: بیا آفتابه‌ای بود آنجا آن آفتابه را پر کن می‌خواهیم برویم غسل کنیم. آمدیم بیرون، ایشان آمدند بیرون در روز عرفه من آب می‌ریختم روی سر ایشان و بدن ایشان و ایشان غسل می‌کردند، یک ثلث آفتابه باقی ماند!! بفرمایید! چند لیتر است؟

نمی‌دانم همین اندازه یک خرده حالا بزرگتر. یک ثلثش باقی ماند که بنده با آن‌یک ثلث، یک غسل هم کردم، ایشان با همان غسل کردند و من با این. گفتم: اگر قرار غسل این است خُب بیا ما کمترش هم بلدیم غسل بکنیم و بعضی چیزهایش را هم درز بگیریم و حالا فرض کنید که ... توجه می‌کنید؟!

خُب این چیزی که ما از اینها دیدیم این است. حالا انسان بخواهد بیاید در اینگونه مسائل و در این مطالب بماند. لذا من مشاهده می‌کنم که بعضی از افراد دیده شده که اینها حالا در جایی خواندند، در کتابی خواندند، کسی به آنها گفته، با کسی صحبت کردند، اینها آمدند و این کیفیت زندگی را برای خودشان [پیش گرفته‌اند] نه آقاجان این کیفیت زندگی نه دستور شرع است، نه دستور مکتب است، و نه آن چیزی است که ما در تجربه حسی با بزرگان و با اولیاء خدا داشتیم.

البته خُب بله، یک مطالبی هست راجع به کیفیت تغذیه، راجع به غذای بیرون، غذای داخل و تاثیر غذای بیرون، [غذای] داخل، که خُب در خود شرع هم یک همچنین مطالبی، یک همچنین مسائلی

هست؛ توجه کردید؟!

تمام اینها یک حقیقت را به انسان می‌رسانند و آن این است که: سالک در حرکتش نباید چیزی متوقفش کند، فقط همین است، هر چیزی که متوقفش کند آن می‌شود سدّ، چه غذا باشد، چه لباس باشد، چه مسائل و التذاذات نفسانی به کیفیت دیگر باشد، چه فرض بکنید که منزل باشد، و چه هر چیزی که فکر او را و ذهن او را در یک نقطه بخواهد متوقف کند و نگذارد عبور کند، آن می‌شود دام و می‌شود سد و راه او.

از شاگردان مرحوم آقا رضوان الله علیه بنده دیدم که افرادی به این مسأله مبتلا شدند و بعد به موارد انحراف کشیده شدند و از ایشان فاصله گرفتند و خودشان به مطالب دیگر [پرداختند] چون نفس هی می‌زاید، هی اضافه می‌کند: در آن قضیه هم آن کار را بکنیم، در این مسأله هم بهتر است این کار را بکنیم، همین طور تا اینکه برای او یک وسواس خیلی شدیدی پیدا می شود.

خب از حضور رفقا عذرخواهی می‌کنم که بنده

با این وضع و با این موقعیت دیگر، این که زیارت کردیم و ملاقات کردیم، خیلی خوشحال هستیم و امیدواریم که این جلسات الان آقای دکتر فرمودند که: خیلی اینها فاصله می‌افتد؟ گفتم: انشاللَه امیدواریم که دیگر همان رأس دو هفته این جلسات باشد و ما بیشتر بتوانیم خدمت رفقا و دوستان برسیم؛ بله انشاءالله، انشاءالله بقیه مطالب برای مجلس بعد.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد.